

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در دو جوابی بود که شیخ اعظم قدس سره به استدلال به علم اجمالی برای اثبات
وجوب احتیاط در شبهات تحریمیه فرموده بودند؛ شیخ جواب اولشان را دیروز عرض
کردیم و مناقشه‌ای که داشت. جواب دوم در کلام شیخ دارای دو تقریر است که یک
تقریرش را دیروز عرض کردیم؛ حالا مقدمه دو مطلب عرض کنیم حالا یا یک مطلب تا این
دو تقریر تمهید بشود برای این دو تقریر. مطلب اول این هست که در باب تنجیز علم
اجمالی، یک نظر این هست که خود علم اجمالی مثل علم تفصیلی نیست که باعث تنجیز
معلوم بالاجمال بشود بلکه تنجیز از این راه محقق می‌شود که علم اجمالی مانع جریان
اصول مأثنه می‌شود؛ چون اصول مأثنه وجود ندارد و هر طرف مشکوک هست،
شبهه‌ناک هست اصل مأثنه‌ای هم در آن وجود ندارد از این جهت هست که باید احتیاط
کرد و الا خود علم، علم اجمالی خودش این کارآمدی را ندارد که تنجیز کند واقع را؛
کارآمدی‌اش در این حد است که جلوی جریان اصول را می‌گیرد. مثلاً هم در شبهات
موضوعیه و هم در شبهات حکیمه همین‌طور است. مثلاً اگر در مواردی که به نفع شبهه‌ی
حکیمه، ما شک می‌کنیم که آیا وظیفه‌ی ما قصر است یا اتمام است؟ در جایی که هشت
فرسخ امتدادی نباشد، چهار فرسخ برود و چهار فرسخ هم برگردد نباشد، یعنی حداقل
رفتن چهار فرسخ باشد، نباشد، بلکه رفتن کمتر از چهارتا باشد، سه فرسخ می‌رود پنج
فرسخ برمی‌گردد مثلاً؛ این‌جا محل شبهه هست که آیا نماز قصر است یا قصر نیست؟ از
آن طرف ما می‌دانیم نماز لا تسقط در این موارد، بنابراین علم اجمالی پیدا می‌کنیم که یا
قصر بر ما واجب است یا تمام. این علم اجمالی ما خودش باعث نمی‌شود که هم قصر و
هم تمام یا آن امری که در واقع هست بر ما منجز بشود چرا؟ به خاطر مطالبی که در بحث
خودش گفته شده که علم اجمالی این خاصیت را ندارد؛ بنابراین وقتی که آن خاصیت را
نداشت نگاه می‌کنیم به قصر می‌گوییم مشکوک است، نمی‌دانیم واجب است یا واجب
نیست؛ نگاه می‌کنیم به تمام، می‌گوییم مشکوک است نمی‌دانیم واجب است یا واجب
نیست، از این برائت جاری کن، از این هم برائت جاری کن. اگر علم این‌جا نبود که در یکی
از این دوتا واجب است پیش خدا متعال، هم از این برائت جاری می‌شد هم از آن برائت
جاری می‌شد؛ منتها این علم ما باعث می‌شود که این اصل جاری در قصر با اصل جاری
در تمام تعارض کند تساقط بکند. وقتی این اصل‌ها تساقط کرد ما اگر تمام را انجام ندهیم
مأثنی نداریم شاید این واجب باشد، اگر قصر را انجام ندهیم مأثنی ندارد شاید این واجب
باشد؛ چون مأثنی نداریم عقل می‌گوید هم این را انجام بده، هم آن را انجام بده. پس علم
اجمالی تمام کاری که می‌کند چه هست؟ جلوی جریان اصول را می‌گیرد، چون با وجود او
جریان اصول چه می‌شوند؟ اصول تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند، این برای شبهات
حکیمه است؛ در شبهات موضوعیه‌اش هم همین‌جور است، دوتا کأس داریم می‌دانیم
یکی‌اش منتجس شده، حالا می‌خواهیم بیاشامیم؛ این‌جا باز علم اجمالی ما نمی‌گوید که

نیاشام، تنجیز نمی‌کند آن واقع، چیزی که تنجیز می‌کند چه هست؟ این است که شما می‌خواهید استصحاب طهارت این را بکنید، بگویید يجوز الشرب، استصحاب، چون مشکوک است دیگر این، این کأس مشکوک است و حالت سابقه‌اش هم طهارت بوده، قبل از این چیزی که باعث تنجیز شده طاهر بوده؛ استصحاب طهارت این کأس با استصحاب طهارت آن کأس تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند، نه این کأس مأمن داری برای شربش، نه این کأس مأمن داری برای شربش؛ فلذا باید احتیاط کنی، عقل می‌گوید مأمن نداری پس باید احتیاط بکنی. این یک مبنای مهمی است که بعضی از بزرگان اصول و فقه مثل محقق خوئی قائل به این مبنا هستند.

س: استاد این مبنا اگر با پا بریزی یکی از این کأس‌ها را بریزی کأس دیگر هم....

ج: حالا این هم در اثناء کلام روشن می‌شود، نه، این‌جا به خدمت شما عرض شود که....

س: ببخشید همین فرمایش در شبهات غیر محصوره هم می‌توانیم بزنیم؟

ج: نه، نمی‌توانیم بزنیم به دلیلی که در جای خودش هست، آن‌جا اصلاً در اثر غیر محصوره بوده حالا به چه شکلی توضیحاتش در محل خودش می‌آید. آن‌جا نه مانع جریان اصول می‌شود نه تنجیز هم که نیست؛ شبهه وقتی غیر محصوره باشد مانع جریان اصول گفتند نمی‌شود.

س: جایی که اشتغال یقینی، برائت یقینی می‌خواهد آن باعث نمی‌شود علم اجمالی‌اش خودش غیر از آن بحثی که حالا

ج: اشتغال را باید درست بکنید تا بگویید برائت یقینی؛ دیگر اشتغالی نمی‌آید، علم اجمالی اشتغال‌آور نیست خودش؛ این به خدمت شما این یک نظریه هست. دیروز آن تقریر اولی که از شیخ اعظم نقل کردیم بر اساس این نظریه بود که عبارات ابتدایی شیخ اعظم با این نظریه سازگار بود که ایشان عبارت‌شان این بود «ثانیاً سلّمنا التکلیف الفعلیّ بالمحرّمات الواقعیّة» بر خلاف آن جواب اول که دادند که تکلیف فعلی به محرّمات واقعیّه نیست به محرّماتی است که «قام علیه الطريق»؛ جواب دوم این است که «سلّمنا» که نه، همان محرّمات واقعیّه تکلیف به آن هست «إلا أن من المقرر فی الشبهة المحصورة كما سیجیء إن شاء الله تعالى أنه إذا ثبت فی المشتبهات المحصورة وجوب الاجتناب عن جملة منها بدلیل آخر غیر التکلیف المتعلق بالمعلوم الإجمالی اقتصر فی الاجتناب علی ذالک القدر» چرا؟ «لاحتمال کون المعلوم الإجمالی هو ذالک المقدار المعلوم حرّمته تفصیلاً فإصالة الحل فی البعض الآخر غیر معارضة بالمثل» که تطبیقش این‌جور شد که فقیه درست است که قبل از مراجعه به ادله علم پیدا می‌کند که شارع محرّماتی را دارد؛ این درست است، این علم را پیدا می‌کند ولی بعد که به ادله مراجعه می‌کند پانصدتا حرام پیدا می‌کند، که این‌ها حرام است دیگر، پانصدتا دلیل پیدا می‌کند، علم پیدا نمی‌کند، حجت پیدا می‌کند یا بعضی‌هایش هم ممکن است علم پیدا کند مخلوط، که این پانصدتا من باید اجتناب بکنم. این پانصدتا که باید اجتناب کنم که اصل در آن جاری نمی‌شود که، باید اجتناب بکنم؛ می‌ماند آن بقیه، آن بقیه تنها خودش را که نگاه می‌کنیم که علم نداریم که در این‌ها حتماً حرامی هست، تمام آن‌ها چه هست؟ اصل بر آن جاری می‌شود، اصل مأمن بر آن جاری می‌شود. پس بنابراین جواب شیخ می‌شود این طبق این تعریف، این پانصدتا که فقیه به دست آورد حجت بر آن قائم شد علماً أو علمياً اصل که در این جاری نمی‌شود؛ آن بقیه حالا هرچقدر هست که احتمال می‌دهیم فقط مجرد، آن‌جا چی؟ احتمال بدهیم که

این‌ها، اصلی که در آن‌جا جاری می‌شود که معارض ندارد، چون این‌جا که این‌طرف که اصل جاری نمی‌شود؛ پس بنابراین ما در این‌ها اصل جاری می‌کنیم احتیاط لازم نیست بکنیم. این بیان اولی است که ممکن است بگوییم این صدر عبارت شیخ قدس‌سره این را می‌خواهد بگوید طبق آن نظریه.

س: حاج آقا این چه فرقی دارد، یعنی اگر حجیت علم اجمالی را از این باب هم ندانیم همین را می‌شود گفت، گفت علم اجمالی تبدیل می‌شود به شک بدوی و علم تفصیلی از بین می‌رود؛ یعنی نیازی نداریم به این بیان شیخ که مثلاً بگوییم تا این بیان

ج: آن‌ها قبول ندارند که این‌جا تبدیل می‌شود؛ ببینید...

س: اگر حجت دانستیم علم اجمالی را از باب...

ج: تفصیل را عرض کردم، تفصیل این مباحث که چرا این‌ها این‌منا را قائل هستند، آن‌جور نمی‌گویند؟ این‌ها ان‌شالله در باب اشتغال خواهد آمد؛ ما این‌جا فقط این مقداری که سیمای بحث روشن بشود وارد این مباحث بخواهیم بشویم خیلی طولانی می‌شود مبانی را همه را بخواهیم ذکر کنیم. این یک نظریه بود؛ نظریه‌ی دومی که وجود دارد و مطلبی که وجود دارد در باب علم اجمالی این است که «قد یقال» که آثار، من آثار علم اجمالی، نه علم اجمالی درست است، خودش تنجیزآور است نه چون مانع جریان اصول مأمنه می‌شود نه، قبول داریم؛ خود علم اجمالی مثل علم تفصیلی علت تامه است، خودش باعث می‌شود که تنجیز بیاید؛ اما این تنجیزآوری‌اش دائرمدار وجود علم اجمالی است «یدور مدار وجوده» مادامی که علم اجمالی وجود دارد آثار تنجیزی‌اش هست؛ از بین که رفت دیگر آثار تنجیزی‌اش نیست. چون معلول تابع وجود علت است، حکم تابع و آثار تابع وجود موضوع است، موضوع که از بین رفت دیگر معنا ندارد آن آثار علم اجمالی باشد. در ما نحن فیه این هم یک نظریه‌ای است؛ بر اساس این نظریه در ما نحن فیه می‌شود این‌جوری گفت که بعد از این‌که فقیه مراجعه کرد به ادله و در این مثالی که ما زدیم پانصدتا حرام پیدا کرد، علم اجمالی که قبل از مراجعه به ادله داشت بعدالمراجعه به ادله دیگر باقی نمی‌ماند؛ چرا؟ چون قوام علم اجمالی به این است که شما بدانی یک قضیه‌ی منفصله را در آن مورد بیان بکنی؛ هر وقت ما علم اجمالی داشتیم آن علم ما باعث می‌شود که یک قضیه‌ی منفصله‌ای در ذهن ما نقش ببندد. مثلاً دوتا کأس این‌جا داشتیم، علم پیدا کردیم که یک قطره‌ی دم افتاد یا در این یا در این، این علم را پیدا کردیم؛ این علم ما باعث می‌شود که این‌جا بگوییم «إما هذا الکأس متنجس و إما ذاک الکأس متنجس». اگر این قضیه را نتوانیم بگوییم معلوم می‌شود این‌جا علم اجمالی وجود ندارد. حالا در ما نحن فیه بعد از این‌که فقیه مراجعه به ادله کرد و پانصد مورد پیدا کرد، می‌تواند بگوید یا وظیفه‌ی من اجتناب از این‌هاست و یا وظیفه‌ی من اجتناب از آن‌هاست؟ در غیر آن پانصدتا؟ نمی‌تواند بگوید؛ یا این‌ها متنجس است و وظیفه‌ام یا آن‌ها؟ نمی‌تواند بگوید؛ این‌ها مسلّم است یا دیگر ندارد. پس در مقام بقاء و بعدالمراجعه آن که علامت وجود علم اجمالی است زائل شد، پس علم اجمالی نیست؛ چون علم اجمالی وجود ندارد پس بنابراین آثار علم اجمالی هم که تنجیز باشد دیگر نیست. بنابراین آن‌هایی که «قام علیه الطريق علماً أو علمياً» آن‌ها را باید انجام بدهیم، غیر از آن‌ها وظیفه‌ای نداریم. این‌جا همان عبارتی که ایشان گفتند می‌شود گفت که این منحل می‌شود به چی؟ به علم تفصیلی، حالا علم تفصیلی هم که این مع مسامحة؛ علم تفصیلی به یک معنا، اگر علم را متعلّقش را این بگیریم که باید اجتناب بکنیم از این‌ها، و شک بدوی که این‌طرف است؛

این‌ها شک داریم که این‌ها لازم است یا نه؟ علم اجمالی هم که در حدود این‌ها نداریم، این‌ها را که کنار گذاشتیم، در خود این‌ها که علم اجمالی دیگر نداریم. احتمال دارد که مرحوم شیخ اعظم نظر مبارکش به این مسأله باشد؛ چون بعد که ادامه می‌دهند عبارت را می‌فرمایند که «فإنَّ العلم الإجمالي غير ثابت بعد العلم التفصيلي بحرمة بعضها بواسطة وجوب العمل باليُتَيَّنَة» می‌فرماید علم اجمالی «غیر ثابت» دیگر بعد از آن علمی که باید از این‌ها اجتناب بکنیم. مرحوم آقای آخوند قدس‌سره استظهارشان از عبارت شیخ به‌خاطر این عبارت اخیر این تقریر ثانی است نه آن تقریر اول، این تقریر ثانی؛ چون اولاً آقای آخوند هست و آن فحل در فقه و اصول است، ثانیاً شاگرد شیخ است و رسائل را عند الشیخ تلمّذ فرموده، خود رسائل را؛ چون در حاشیه می‌فرماید این‌جا حالا شیخ که رسید فرمود مثلاً این کلمه را این‌جوری گفت؛ بنابراین تلقی از محضر مبارک خود شیخ فرموده و لذاست که این تقریر ثانی باید قابل قبول‌تر باشد برای فرمایش شیخ اعظم قدس‌سره. آن‌وقت بر اساس این تقریر ثانی ایشان اشکال می‌کند. اشکال ایشان این است که این مطلب، اول، بر اساس تقریر ثانی ایشان اشکال می‌کند. اشکال ایشان این است که این مطلب، البته اشکال، اشکال مبنایی است نه اشکال بنایی، و آن این است که این مطلب که شما فرمودید و بر اساس این دارید می‌فرمایید که اگر ما علم اجمالی داشتیم آثار آن علم اجمالی دائر مدار وجود آن علم اجمالی هست در مقام بقاء، این مطلب تمام نیست. خیلی از موارد هست هم مثالی که این آقا زدند، ما علم اجمالی داریم یکی از این دو کاسه نجس است، یکی‌اش را می‌ریزیم، یا تبخیر می‌شود، یک کاری می‌کنیم تبخیر بشود، اصلاً از بین برود، در این مورد دیگر می‌توانیم.....

س: عمداً نجس می‌کنیم که یک قطره خون می‌اندازیم در یکی از این انائین که دیگر علم.....

ج: علم تفصیلی پیدا بکنیم یا اضطرار به شرب یکی‌اش پیدا می‌کنیم یا یکی از محل ابتلاء ما بقاء چه می‌شود؟ خارج می‌شود، مثل همان مثالی هم هست که در بعض روایات که کسی حج مشرف شده یک هم‌اتاقی داشته، این ایرانی بوده، آن آفریقایی بوده، علم پیدا کرده که یا لباس خودش متنجس شده یا لباس او؛ حالا که با هم هستند خیلی هم رفیق بودند ممکن است از لباس‌های همدیگر هم استفاده بکنند یا محل ابتلاءاش بوده بالاخره آن‌موقع، ممکن است دست به آن لباسش بزنند، محل ابتلاءاش بوده، حالا ولو نپوشد ولی محل ابتلاءاش بوده، چون با او سروکار دارد، او اگر بدنش متنجس است، دستش متنجس باشد به آب می‌زند، به لباس می‌زند، به میله‌ها می‌زند، به چه می‌زند، بالاخره محل ابتلاءاش است. حالا بعد از هم جدا شدند او دیگر رفت آفریقا اصلاً نمی‌داند این کجا رفت و تا آخر عمر هم دیگر از محل ابتلاءاش خارج شد؛ این به لباس خودش می‌تواند نماز بخواند، می‌تواند معامله‌ی طهارت بکند یا نه؟ خود شما و هیچ‌کس نمی‌گوید در این موارد آثار تنجیز از بین می‌رود و الا خیلی راحت است، هر جا آدم علم اجمالی پیدا کرد این‌جوری یکی‌اش را از بین می‌برد، باقی‌مانده‌ها درست می‌شوند. چرا؟ چون علم اجمالی آن را که منجّز کرد اگر در این طرف باشد دیگر تنجّز زائل نمی‌شود، به این چیزها زائل نمی‌شود. بله آن‌که باعث می‌شود علم اجمالی کارایی نداشته باشد این است که این امور سابق بر علم اجمالی انسان باشد. اگر این امور سابق بر علم اجمالی بود مانع می‌شود؛ مثلاً بعد از این‌که حالا از هم جدا شدیم او رفت آفریقا، ما آمديم ایران، حالا علم اجمالی پیدا کردیم که یا لباس او متنجس شده یا لباس ما؛ این‌جا این علم اجمالی تنجیز نمی‌شود. یا مضطر بود به این‌که یکی از این کاس‌ها را استعمال کند مثلاً، بعد علم اجمالی پیدا کرد که یا این یا آن متنجس است حالا این نسبت به آثار وضعی و تکلیفی‌اش با هم تفاوت

می‌کند و هکذا، این‌ها اشکال ندارد، این‌ها درست است، این‌جا اصلاً نمی‌گذارد تنجیز بیاید، این‌ها اصلاً نمی‌گذارد چی؟ تنجیز بیاید که سابق باشد اما هر جا لاحق بود که تنجیز آمد لاحقاً یکی از این تواری تازی شد و عارض شد در این موارد دیگر اثر علم اجمالی و وجوب احتیاط و اجتناب باقی است.

س: مباشر خودشان یک جایی از ... تصریح کردند که اگر این امور قبل از علم اجمالی باشد در، خودشان تصریح هم دارند به این قضیه که آن وقت ... بعدش بیاید فایده ندارد، در رسائل....

ج: بله، فلذا مرحوم آقای آخوند حالا این‌جا بر خلاف آن فرمایش است شاید، فلذا این‌جا آقای آخوند فرموده « لا یخفی ما فی کلا الجوابین من الضعف و القبح، و مخالفتها لما هو التحقيق عنده » هر دو جواب هم می‌فرماید خلاف مبنای خود ایشان است. این‌جا این‌جوری نیست دیگر، این‌جا همین است؛ این‌جا یک علم اجمالی بود، شما علم اجمالی داشتید، آن علم اجمالی قبل المراجعة، بعد المراجعة آمدید چه کار کردید؟ مواردی را پیدا کردید. فرض هم این است که این موارد انحلال حقیقی که نشد، فقط اماره پیدا کردید، بینه پیدا کردید، چه پیدا کردید؛ چرا تنجز بقیه از بین برود؟ مجرد این‌که علم اجمالی باقی نمانده که دارید این‌جور تعلیل می‌فرمایید و می‌فرمایید که «فان العلم الاجمالي غیر ثابت بعد العلم التفصلي بحرمة بعضها» این‌که کار را حل نمی‌کند که؛ مثل انا؛ این خلاف مبنای خودتان است و خلاف تحقیق. پس بنابراین این اشکال هم بر فرمایش شیخ اعظم هست که اولاً خلاف فرمایش خودتان است، ثانیاً این مطلب خلاف تحقیق هست؛ منتها این‌ها اشکال‌های چه هست؟ یکی‌اش بنائی است، یکی‌اش مبنایی است؛ این فرمایش شیخ اعظم قدس سره. آقای آخوند رحمة الله علیه زمینه آماده شده این‌جا می‌فرمایند حق در جواب این است که این‌جور بگوییم که این می‌شود جواب سوم یا جواب چهارم، چون یک جوابی هم گفتیم انحلال حقیقی این‌جا پیش می‌آید، این جواب را قبلاً گفتیم دیگر، گفتیم انحلال حقیقی در این‌جا به وجود می‌آید. فرمایش ایشان این است که، این هم یک فرمایش دقیقی است که ایشان می‌فرمایند، ایشان می‌فرمایند این‌جا اگر ما دقت کنیم از آن مواردی است که این امر تازی قبل از آن علم قبل المراجعة به ادله وجود داشته؛ فلذا از اول نمی‌گذارد که این تنجیز سراسری و همگانی پیدا بشود.

توضیح مطلب؛ دیروز عرض می‌کردیم که اگر قبل از علم اجمالی، شما می‌دانید این کأس نجس است، این را علم تفصیلی داشتید که کأس الف متنجس است، بعد اتفاقاً قطره‌ای افتاد علم اجمالی پیدا کردید یا افتاد در همان کأس الف یا افتاد در کأس ب؛ این‌جا هم گفته شد دیروز که اجتناب از کأس ب لازم نیست. چرا؟ برای این‌که لعل آن قطره افتاده باشد در همان کأس الفی که متنجس بود. این در شبهات موضوعیه همین جور است، در شبهات حکمیه هم همین جور است، اگر قبل باشد مانع می‌شود؛ ایشان می‌فرماید در ما نحن فیه هم همین جور است؛ و حق بود که شیخ به این نکته این‌جا جواب می‌داد در ما نحن فیه هم همین جور، چرا؟ به توضیحی که من عرض می‌کنم در کلام‌شان این به خدمت شما عرض شود این نکته‌ی مهم تصریح به آن نشده، بیان نشده که این جان مطلب در همین نکته است که تمام این مواردی که اماره‌ی بر حرمت وجود دارد، همه‌ی آن مواردی که اماره‌ی بر حرمت وجود دارد، آن حرمت‌ها را چه کار کرده؟ منجز کرده، و آن اماره‌ها باعث شده که وظیفه‌ی من در تمام آن موارد چه باشد؟ اجتناب باشد، چرا؟ چون قبل الفحص بود، قبل الفحص اماره موجب چه می‌شود؟ که من الان بیایم در وسائل دارم نگاه می‌کنم، الان همان روایت که در وسائل است حجت است بر من ولو من مراجعه هنوز

نکردم ولی با فحص می‌روم در اختیار من است، در معرض وصول است؛ وقتی اماره در معرض وصول بود، دلیل شرعی در معرض وصول بود این باعث می‌شود که آن احکامی که در مضامین آن ادله وجود دارد بر انسان چه باشد؟ منجز باشد و وجوب عمل داشته باشد؛ پس بنابراین چون این چنینی است فقیه قبل از این که مراجعه به ادله کرد علم اجمالی پیدا می‌کند که خدای متعال تحریم و حرام‌هایی را دارد؛ این حرام‌ها که علم دارد حرام‌هایی دارد درواقع پانصدتای آن منجز است بر او، چرا؟ برای این که این پانصدتا مراجعه بکند به وسائل و کتب حدیث و ادله‌ای که در فقه داریم و در معرض وصول این‌ها به واسطه‌ی آن‌ها منجز شده بر شما؛ ولو هنوز ایصال به شما نشده، این که در بعضی از حواشی دیدم مثل این که حالا اخیراً ندیدم ولی سابقاً، اشکال کردند که آقا تا واصل نشود که این‌ها منجز نمی‌شود که، وجود دلیل تا واصل نشود، این غفلت از این است که این‌جا فرض این است که این قبل از مراجعه به ادله است و می‌تواند مراجعه بکند، در معرض وصول است، این‌جا در معرض وصول است.

س: مراجعه فحص محسوب نمی‌شود؟

ج: چرا فحص است ولی قبل الفحص چه هست؟ قبل الفحص تمام ادله بر ما حجت‌اند و مؤداهاشان چه هست؟ منجز بر ما هست. قبل الفحص این جور است دیگر، هرچی وجود دارد این جور است. پس شما دارید علم اجمالی پیدا می‌کنید یا در آن‌هایی که وقتی مراجعه می‌کنم منجز است و این‌ها، یا در غیر از آن‌ها؛ این اصلاً غلط است این جوری گفتن، یا آن‌ها یا غیر از آن‌ها غلط است.

س: ... علم هنوز به آن پیدا نکردم...

ج: نکردم ولی بر من چه هست؟ منجز است. فلذاست که برائت در شبهات حکمیة قبل الفحص چه هست؟ جاری نمی‌شود. پس بنابراین من می‌دانم همان موقع فقیه می‌داند چی؟ این جوری برایش علم پیدا می‌شود نمی‌تواند بگوید اما آن‌هایی که بعد الفحص مراجعه کردم یا آن‌ها بر من واجب یا حرام است یا سائرین؛ این جور که نمی‌تواند بگوید. این علم اجمالی ابتداءً بله، یک علم اجمالی برایش پیدا می‌شود در اثر غفلت از این خصوصیات ولی تا تأمل می‌کند، تا دقت می‌کند ثانیاً می‌فهمد اصلاً علم اجمالی نیست، می‌گوید آن‌ها برای من لازم است، غیر از آن‌ها هم شک بدوی است.

س: حاج آقا این علم اجمالی‌اش این‌جا اصلاً منعقد نمی‌شود این علم تفصیلی....

ج: اگر حواسش باشد بله، ولی اگر حواسش نباشد ابتداءً، غفلةً، ابتداءً یک چنین علمی، بله دارد شارع تحریم‌هایی دارد در یک چیزهایی؛ یک چنین حالتی برایش پیدا می‌شود؛ اما اگر فوراً توجه می‌کند که من هنوز مراجعه به ادله نکردم، پس هر چه در این ادله هست بر من هست مازاد بر این نمی‌دانم؛ نمی‌توانم بگویم اما آن‌ها و اما غیر آن‌ها. بنابراین ما به اخباری این جور می‌گوییم، می‌گوییم آقا شما دارید به علم اجمالی تمسک می‌کنید می‌گویید که بر ما احتیاط در همه جا واجب است؛ با علم اجمالی می‌خواهید احتیاط واجب بکنید، این علم اجمالی چنین هنری ندارد، چرا؟ برای خاطر این که این علم اجمالی یک طرفش قبل از این که من علم اجمالی پیدا بکنم و مع غرض از این علم اجمالی یک طرفش چه هست؟ سابق بر این علم اجمالی منجز است؛ مثل همین دو کأسی می‌ماند که یکی از آن‌ها به علم تفصیلی می‌دانستم آقا این کأس الف متنجس است وجوب اجتناب دارد می‌دانستم، حالا دیدم یک قطره‌ای افتاد علم پیدا کردم یا در همان الف افتاد یا در ب

افتاد، این جا دیگر این علم اجمالی به این که یا این جا افتاده یا اون جا افتاده این کاری برای من تنجز جدیدی برای من نمی آورد که من از ب هم لازم باشد اجتناب بکنم.

س: آقا قبل از ایصال و قبل از مراجعه علی التعین و علی التفصیل آن پانصدتا را ما می دانیم چه هست؟ تا بخواهیم بگوییم ...

ج: قبل المراجعة شما باید از همه احتیاط بکنید فحص نکردیم و می دانید هست ولی فرض این است که چه هست؟ فقیه مراجعه می کند دیگر، و بعد حالا می خواهیم بگوییم برائت جاری کردن بعد المراجعة و بعد الفحص و یأس از ظفر به دلیل است پس..

س: و بحث برائت را عرض می کنم عرض می کنم این معلوم ما که می دانیم این پانصدتا در معرض هست این پانصدتا که ما هنوز علم تفصیلی پیدا نکردیم تا بشود مثل کأس متعین.

ج: نکرده باشیم

س: این هنوز پانصدتایی لا علی التعین است، ممکن است این اول باشد ممکن است آن اول باشد، این می شود علم اجمالی که باید از همه هزارتا مثلاً....

س: آقا تنجز قبل الفحص مگر به علم اجمالی نیست؟

س: کی علی التعین می شود؟ کی علی التفصیل می شود؟ مثل کأس الف؟ وقتی که مراجعه می کنم؛ مگر این که آقای آخوند بخواهد این طور بفرماید، بخواهد بفرماید اماره ای که حالا می رویم مراجعه می کنیم می فهمیم که قبل از علم اجمالی من از زمان پیغمبر خدا واجب بوده

ج: بله بوده دیگر، همین را داریم می گویم.

س: نه، به این تقریر که بگوییم اماره کشف بکند از این که پیغمبر خدا از زمان بعثت این را حرام کرده، پس این حرمت واقعیت قبل از علم اجمالی بوده و سابق علم اجمالی محسوب می شود؛

س: معلوم است سابق علم....

س: احسنت! علم لاحق است اما معلوم سابق است؛ و وقتی معلوم سابق باشد این جا علم اجمالی منجز نیست.

ج: داریم همین را می گویم، پس ما چه می گویم مگر؟

س: حاج آقا شما می فرمایید تنجز قبل الفحص داریم مشکل این است که تنجز قبل الفحص علتش همین علم اجمالی است.

ج: نه نه این نیست علتش. علتش تنجز قبل الفحص علتش علم اجمالی نیست، علتش چه هست؟ علتش این است که شارع بر آن ها ادله ای دارد که در معرض وصول است.

س: هنوز که وصول نشده...

ج: نشده باشد در معرض وصول است، همین که در معرض وصول شد منجز می‌شود، تمام، ولو شما علم نداشته باشید.

س: حاج آقا من باید علم تفصیلی پیدا کنم...

ج: آقای عزیز علم اصلاً نداری، توجه بفرمایید...

س: علم کسب... عالم است من هنوز علم به کأس الف یا ب پیدا نکردم....

ج: نداشته باشی، تکلیف منجز وجود دارد، اصلاً علم نداریم، فرض کنید که اصلاً نمی‌دانیم یقین نداریم مثلاً شارع تکلیف دارد فرض کنیم، یقین نداریم شارع تکلیف دارد، یا انحلال قطعی پیدا شده؛ حالا احتمال می‌دهیم که شاید فلان چیز واجب باشد یا حرام باشد، قبل الفحص است، آن اگر باشد منجز است بر من.

س: آن علی التفصیل نیست که...

ج: نه آن منجز است بر من؛ مثل این که این جا من می‌دانم یکی از این چهار پنج کاسه یکی قبل از این علم اجمالی، درست؟ یک علم اجمالی دیگر داشتم که یکی از این چهار پنج کاسه نجس است، بعد یک قطره‌ای دیگر هم افتاد، نمی‌دانم تو همان آن افتاد، در همان قبلی همان که علم اجمالی به آن دارم که نجس بود یا در یکی دیگر افتاد؛ بعد همان که علم اجمالی به آن داشتم پیدا شد، فهمیدم این است، کاسه‌ی الف است، فقط از آن باید اجتناب بکنم؛ پس این جا حرف آقای آخوند قدس سره حرف دقیقی است، ایشان می‌فرماید چی؟ می‌فرماید شما قبل المراجعة تان، فقیه قبل المراجعة این جور نیست که بدانند مراجعه هم بکنند هیچی گیرش نمی‌آید که؛ قبل المراجعة یک علم اجمالی برایش پیدا می‌شود، مراجعه که کرد پس می‌بینید این‌ها از اول قبل از مراجعه هم برای من منجز بود، چرا؟ برای این که قبل الفحص بود؛ پس قبل المراجعة هم که بر منجز بوده این‌ها، بنابراین علم اجمالی من بر چیزی وارد شده و یک طرفش چیزی بوده که قبل از این منجز بوده است؛ مثلاً چون علم اجمالی پیدا کردم یا غیبت حرام است یا دروغ حرام است یا نمامی حرام است یا چه حرام است یا امور دیگر، امور دیگر، امور دیگر؛ چنین علم اجمالی قبل المراجعة به ادله پیدا کردم.... رفتم به ادله مراجعه کردم دیدم کذب که حرام است، غیبت که حرام است، چه حرام است، پانصدتا شد، پس می‌فهمم بابا آن وقت که علم اجمالی پیدا کردم یک طرفش که این‌ها بوده منجز بوده، چرا منجز بوده؟ نه به علم من، به این که این‌ها دلیل‌هایی داشته که در معرض وصول بود، اگر می‌رفتم مراجعه می‌کردم به آن‌ها می‌رسیدم و هر وقت دلیل در معرض وصول باشد، تکلیف در معرض وصول باشد بنفوس هذا می‌شود چی؟ منتجز؛ پس بنابراین صحیح این است که بگوییم این مواردی که بعد المراجعة به دست می‌آید، این‌ها قبل از این علم اجمالی ما تنجز در آن وجود داشته؛ پس علم اجمالی این جا دیگر نمی‌تواند تنجزی را حادث کند. این علم اجمالی تنجز را نمی‌تواند حادث کند. این جواب مرحوم محقق آخوند قدس سره در تعلیقه‌ی بر فرائد است، پس این جواب غیر از جوابی است در کفایه دادند. ان‌شالله جواب کفایه را هم فردا عرض کنیم و دیگر این بحث تمام می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.